

## دوگانگی

### دوکس را با سیاست کار باشد یکی از بهر خر کردن، یکی از بهر خر گشتن

ناشناس

آی آدمهای ساحل دور دست آزادی، خوشابحالتان که از گزند جیغ بنفش رسانه‌های امروزی در امانید که انگلهای سیاسی برای عبور از لایه‌های التقاطی هرم قدرت پاپریشت ابلهان میگذارند تا از تجربه خرد شدن برای خر کردن بهره گیرند. روزگاری است که پدر بزرگی توی دهن دولت میزند و شعار مرگ بر آمریکا سر میدهد تا ملتی در تقاص آن با تجربه هشت سال جنگ خانمانسوز بر سر دوراهی سرنوشت بماند که آیا به رفرا ند و ارثان قدرت لبیک بگوید تا با آمریکا روابط شیطانیه داشته باشد و یا در مرکز فرماندهی کشتارگاه صدها هزار جوان آراسته به کلید بهشت، به پیشوا ز نوه اش برود که اشغال نظامی آمریکا را بهترین نوع آزادی برای مردم خاور میانه میدانند.

دکانداران دین، از آخوندهای کراواتی غرب گرفته تا عمامه‌بسر ها، که ببرکت شورای مقدس نگهبان در واشینگتن و تهران بقدرت رسیده‌اند، در رکاب "مهدی" موعودشان خون میریزند و خود را وارث خدا بر کره‌خاکی میدانند تا بهیچ‌تنباننده‌ای جوابگو نباشند. ناجی ینگه‌دنیائی چند صد میلیون آدم را با تولدی دوباره فریب میدهد و پشت پا به ابتدائی‌ترین روابط بین‌المللی میزند تا از هوا و زمین و دریا بر سر ملتی بیبانه بمب‌بریزد که مبادا اسلحه‌های موهوم کشتار جمعی با خروشترو ماشین مش‌ممدلی راه ایران و کردستان را گم کنند و خدای ناکرده بمصدق مال بدبیخ ریش صاحبش، وبال گردن از ما بهتران شوند. و عمامه‌بسر ها حکومت خود را با حکومت علی مقایسه میکنند تا همانطور که امام اول شیعیان از رنج امتی ناسازگار سر بچاه میبرد تا فریاد دل را خالی کند، اینها از آنسر چاه بیرون آیند تا بیت‌المال مسلمین را برای کشورهای بیگانه به ارمغان ببرند.

و هیچکس نیست که بیرسد کدام حکومت دینی در تاریخ بشریت مفید بفایده بوده است که در صدر اسلام هنوز پیامبر را بخاک نسپرده شاخه‌های مذهبی مثل قارچ سراز خاک بر آوردند و نه خلافت علی بجائی رسید و نه حکومت معاویه و همینطور است سرنوشت قوم موسی و عیسی که اولی مسیح را به صلیب کشید و دومی قرنهای متمادی در جهل مرکب برار یکه قدرت و به ببرکت موهبتی الهی راهیان سالک را بجرم دانش تکفیر کرد و شکنجه داد و کشت. و حالاکه مومنین از شرم حکومتی فاسد پشت بمسجد میکنند تا بدون دغدغه و استهزای دوست و دشمن در خلوت با خدای خود راز و نیاز کنند، ناز پرورده رهبر باصطلاح کبیر انقلاب که خود را شریک غنائم جنگی آمریکا میدانند، بر تخت طلائی مشاور صدام جلوس میکنند تا برای مردمی در بند نسخه‌های معرب آمریکائی بنویسد. او نه هم‌مرد ملت‌های رنج‌دیده خاور میانه است، نه در خرابه‌های بی‌آب و برق با توده‌های عراقی هم‌کاسه است و نه از سابقه ننگین سوداگری معدودی کوفیان بی‌بیهوشی درس عبرت میگیرد که پناهندگان بخت برگشته را، از طفلان معصوم مسلم گرفته تا حرامزادگان نابکار صدام اکشمی، به‌مشتی در هم و دینار می‌فروشنند تا اجسادشان بر سر هر کوی و برزن زیور وسائل ارتباطات جمعی شود. او خود با اشغالگران هم‌پیماله میشود تا برای کبکبه و دمدمه‌ای زودگذر، سرنوشت همتای صدامی اش را تجربه کند و در آینده‌ای نامعلوم، خود در قیل و قال تصفیه حسابهای سیاسی، تاوان خیره‌سری پدر بزرگ شود.

البته نباید فراموش کرد که آمریکای آزادیخواه سالهاست که بذروراثت، ببخشید مردم سالاری، را بر کوی برهوت رسانه‌های گروهی ما پاشیده است تا در وقت درو، آزادگان برون مرزی را از لولوی سرخرمن بترساند که مبادا هوس لانه و کاشانه کردن بر بیهودگیهای غربی چیره شود و پرنندگان درون مرزی بر مترسک ولایت فقیه فضلہ رفع حاجت تلنبار کنند. و باز هم موقعیت خود را در بازار مکاره طلای سیاه با شرکتهای انگلیسی بیمه میکند تا هم‌امامزاده را در آستین داشته باشد و هم وارث تاج و تخت کیانی را، و بدابحال دومی که سلطان صاحب قران، ببخشید صاحب دلار، سخت شیفته و فریفته ملیجک تازه بدوران رسیده است.

و در ترافیک پرهرج و مرج مالروها، که بن‌لادنی چراغ سبز پهلو را با علامت توقف روبرو عوضی میگیرد تا تمام معادلات جهت‌گیری راه‌ورسم مبارزات سیاسی را بهم بریزد، هموطن خوش‌باوری کلک‌مرغابی میزند و بعنوان "بیطرف" کاندید فرمانداری کالیفرنیا میشود تا هم بر خردمو کراتهای وطنی سوار شود و هم از توبره جمهوریخواهان بهره‌ای ببرد، و از آنجا که باید ز گهواره تا گور مدرک گرفت، عکسی هم با حجت‌المسیح و المسیحین آیت‌الله العظمی جورج دبلیو بوش ضمیمه کارنامه اش میکند تا بلا بدور هم تبرک شود و از چشم بد در امان و هم ما غربتیها قدر نعمت بداریم و برای تقرب با از ما بهتران مفت‌خر، ببخشید مفتخر، شویم.

از آنجا که ما ایرانیها با هر مرام و مسلک و عقیده و یا شناختی که از هم داریم باید مهر خموشی بر لب بزنیم و حلقه تعبیر آویزه گوشمان کنیم که برای سرنگونی جمهوری اسلامی، اتحاد لازم است تا دانشجویان رابه سیاه چال خود کامگان فرستاد، و در دیار غربت باید سنگینی بار حمایت مالی و معنوی و عملی را بر پشت خمیده ازرنج آوارگی خود هموار ساخت تا حالا که بهمت و پشتکار بیدریغ دانشمندان و متخصصین و بازرگانان و فرهنگدوستان و کارگران زحمت کش ایرانی برای خود در فراسوی دریاها اعتباری دست و پا کرده ایم، از برکت هورمون کاردهای پلاستیکی خروس شویم و در رقابت با ترمیناتور اتریشی، سینه سپر کنیم تا به ینگه دنیا بیاییم بفهمانیم که این منم که رستم بود پهلوان. چرا که شعور سیاسی ما به آنجا رسیده است که هر نوچه پائی بدون تجربه و تمرین و آمادگی و مسابقات حذفی خود را بمقام قهرمانی کشتی ایرانجلسی منصوب میکنند تا به المپیک بروند و برای ایرانی و تبار آریائی کاپ افتخاری بگیرد که در فرهنگ ورزش، اصولاً بر دو باخت مطرح نیست و مردم دنیا برای سنگ روی یخ شدن مقام خاصی قائلند.

بنابراین باید منت بداریم که در قحطی رجال، شخصیت والائی سرزده وارد میشود و خود را از کار و زندگی باز میدارد، و بدون گلایه از گروهائی که هرگز عکس سمبلیک او را در فعالیتهای غیر انتفاعیشان قدر ندانستند، و بالاخره هر بدو بیراهی را بجان میخرد تا بدون برنامه ریزی و شناخت و تیمی کارشناس و خلاصه دست خالی مشکل چند میلیار دلاری پیچیده ترین اقتصاد ایالتی دنیا را بفوت آبی حل کند و بکوری چشم جمهوری اسلامی، از امام خمینی که وعده آب و برق مجانی داد، تقلید کند و وعده های آنچنانی بدهد که: هموطنای یاری کنید، تامن هواداری کنم

ولی از بخت بد، یلی دیگر از سیستان سر بر میآورد و بزرگان قوم حیران و سرگردان که چگونه میشود در این غربت و انفسا با هر دو عقل کرد نامحل تبعیدی خوش آب و هوایمان، بدو قسمت شمالی و جنوبی تجزیه نشود که مشاور مذهبی و با درایت گفتگوی تمدنها از راه میرسد که ای بابا اینکه مشکلی نیست و با قداست ولایت فقیه میتوان در یک مملکت دودولت داشت چه رسد به ولایت و رشکسته ابرقو و حالا که سنگ مفت و گنجشک مفت، هم کاندید جنوبی را بیمه کنید و هم ایمیل شمالی را بخوانید تا اعتبار با آورده دو برابر شود. و دست آخر دوست و آشنا پیچ و پیچ نکنند که تکلیف هدایای بلعه برون چه میشود و آبها که از آسیاب افتاد، بار دیگر خانمها بجای مردان وامانده از سیاست حیا کنند و اینبار از لاج اپوزیسیون چادر بسردر کنار اقیانوس آرام چمباتمه بزنند.

سخن اینجاست که بازیهای سیاسی تاریخ مصرف کوتاه مدت دارند ولی اثرات عمیق بلند مدت. این است که انشتین به اعتبار علمی خود ارج مینهد تا پیشنهاد ریاست جمهوری اسرائیل را رد کند و افتخاری میشود برای ملت یهود که در مرکز ثقل آن قوم آواره ای (بی چهره) در تمام زوایای تشکیلاتی تنها ابر قدرت جهان نفوذ میکند تا به برکت بیت المال مسیحیانی که چشم دید همین قوم را نداشت، منافع خود را در قلب خاور میانه حفظ کند. و در اینکار آنقدر وسواس دارند که برخلاف انتظار عام در حمایت از همکیش خود برای معاونت ریاست جمهوری کوتاهی کردند تا مبادا جار و جنجال سیاسی قدرتمندان منافع واقعی آنها را بخطر بیندازد.

مانیز در آوارگی کوتاه مدت خود یکشنبه ره صدساله رفته ایم. نخبگان علمی ما در گوشه و کنار دانشگاهها و مراکز علمی جهان دود چراغ خوردند تا نقشی موثر در جهان پویای علم ایفا کنند. بازرگانان تیزهوش ماهستی خود را در فعالیتهای کوچک و بزرگ انفرادی و یا بازارهای بین المللی به مخاطره انداختند تا در تراز اقتصادی جهان امروز وزنه ای باشند. تحصیل کرده های جوان ما در طیفهای مختلف مدیریت و پزشکی و اداری و فنی شرکتهای خصوصی و یا غول پیکر چند ملیتی شب و روز کار کردند تا با کارائی و تخصص، همسان بهترینهای دنیای امروز باشند. فرهنگ دوستان دور اندیش با امکانات محدود، انجمن و مدرسه و شب شعر و کنفرانسهای علمی و ادبی بر اه انداختند تا هم پاسدار فرهنگی باشند که در معرض تهاجم اره دوسرار تجاع داخلی و بی بندوباری غرب قرار گرفته بود و هم تسلائی خاطری. کارگران ما با تحصیلات و تجربیاتی که دیگر خریداری نداشت آستین بالا زدند و ظرف شستند و پادوئی کردند و روانده تا کسی شدند تا با عرق جبین نان حلالی بخورند و دست گدائی بسوی این و آن دراز نکنند. نه میتوان و نه باید انکار کرد که علفهای هرزی هم داشته و داریم ولی حکم غالب بر آن است که اکثریت مهره هائی شدند که کار ساز و اعتباری بر حیثیت جهانی ما تا شاید مرهمی باشد بر زخم عمیقی که چماقداران ولایت فقیه بر پیکر انقلاب وارد کردند. این است که دولت مردان میزبان، قدرت بالقوه ایرانی دور از وطن را لمس کردند و برای جلب حمایت آن بر رقابت افتادند.

ولی از آنجا که بازیگران دنیای بی اعتبار سیاست ما، با هر عقیده و مرامی، بیشتر قشری هستند تا نهادی، و بر مصداق حکایت سعدی که:

روزی افتاد فتنه‌ای در شام....هریک از گوشه‌ای فرارفتند  
روستا زادگان دانشمند.....به وزیری پادشا رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل....به گدائی روستا رفتند

در زمانی که مبارزان درون مرزی سخت در تلاشند تا با شعور واقع بینی بجنگ تاریکیها بروند، گمراهان برون مرزی حواله‌های قرون وسطائی صادر میکنند تا ابتدائی ترین غریزه واقع بینی خود را نادیده بگیریم و به مرگ بر این و بر آن راضی شویم و بخود بقبولانیم که با سرنگونی رژیم، مدینه طیبه‌ای خواهیم ساخت تا اپوزیسیونی که در یک ربع قرن نتوانست با رقیبش بر سر یک میز بنشیند در امنیت آینده ایران در باغ خیالی نیاوران فارغ از مشکلات مملکت، تخته نرد بازی کنند. و لابد چماقداران ولایت فقیه ببرکت شیوه‌های مخوف تروریستی برولی فقیه پشت میکنند تا دست به سینه در خدمت تحفه‌های از فرنگ برگشته باشند.

بجاست که یادی هم از رنجنامه سروش کنم که من بی ادب را وادار کرد تا با سنت شکنی در خود داری از قبول بی چون و چرای یک نقد ضد رژیم در محضر استاد جسارت کنم. بعد آنیز دیگران دست بلند کردند که آقا اجازه؟ و طبعاً خاطر رنجیده سروش مکدر شد که بار دیگر با استادی خاص خود موعظه کند:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزارف تا که اسباب بزرگیت فراهم گردد  
و خموش باد شمائی که عتاب میکنید و هنوز راه طریقت را نمیشناسید و از رنج آن بیخبر. با استعاره بیگانه اید و از درک مفهوم نگارش عاجز. مرا با خاتمی عنادی نبوده و نیست و همانطور که در ستاد انقلاب فرهنگی همیار و همکار بودیم در رنجنامه من چیزی جز حمایت از او نبود و در حقیقت تمنائی بود که با گرانان گران باش و با اعتراض بمان!

شاید بهتر باشد که در عمل از شعار و تصویر اجتناب کنیم و از خر کردن و خرگشتن بپرهیزیم تا به شعور واقعی سیاست برسیم. سیاستی که بر درک و کاربرد واقعیات استوار است و نه هدف فرادای وسیله میکند و نه وسیله مذموم را به آب تقدس تطهیر. سیاستی که برای رسیدن به فردا، امروز را فدائی کند و امکانات و محدودیتها را می‌شناسد و با آگاهی بر توانائیها و نارسائیها بر جمع اقلیتها بنیادی استوار است تا اکثریتها را موضعی. و بالاخره تابع موقعیت زمانی و مکانی خود باشیم که مانیز بتوانیم بدون توسل به خشونت و قهر و سرنگونی و هرج و مرج و ایده‌آلهای رومان تیک شهر زاد قصه گو، خود را اصلاح کنیم که ماهیت ما با عباوردا و عمامه و کت و شلوار و کراوات عوض نمیشود و بدابحال ملتی که برای حل مشکلات داخلی خود دست نیاز بسوی قیومت بیگانه دراز کند. و اگر به هیچ اصولی پایبند نیستیم حداقل بمفهوم آزادی برسیم که بی بندوباری نیست و نمیتوان نتیجه اعمال خوب را بخود نسبت داد و بر عواقب ناخواسته مویه کرد که امان از دست دیگران.

محمد پورقوریان  
شهریور ماه ۱۳۸۲  
آگوست ۲۰۰۳